



درس تفسیر سوره مبارکه احزاب - جلسه ۳

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ (۶) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ
وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)﴾

تبیین قرآن کریم به اصل انسان به عنوان قلب

نکاتی که مربوط به آیات قبل است این است که در قرآن کریم اصل انسان را همان قلب او قرار داد فرمود: ﴿لَمَنْ
كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ اگر کسی اهل قلب بود چیزی را که خودش فهمید عمل می‌کند و اگر متوجه نشد از راه گوش به
دلیل نقلی اعتنا می‌کند لذا فرمود: ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۱.

مصادیق امراض قلبی و آثار آنها بر دل

انسان بیش از يك قلب ندارد این قلب یا سالم است یا مریض، بیماری‌های قلب را هم قرآن کریم مشخص کرد
کفر و نفاق و امثال اینها جزء مرض قلب است که فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۲ و اینها این دل را قسی می‌کند

۱. سوره ق، آیه ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰.

﴿قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ می شود یا ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۲ می شود و دل های کفار و منافقان شبیه هم می شود

که ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ و گناه، چرکی است روی چهره قلب ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳ و همین

گناه در قلب را می بندد قفل می کند کلید را به دست شیطان می دهد ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۴

این قلب قفل می شود بنابراین انسان بیش از يك قلب ندارد حالات گوناگون دارد باید مواظب باشد که بیمار نشود

هم بهداشتش را قرآن معین کرده است هم درمانش را که فرمود: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾^۵ قرآن دوا نیست

که کسی بخورد گاهی اثر بکند گاهی اثر نکند قرآن شفاست اگر کسی با این کتاب مأنوس بود در خدمت این

کتاب بود شفا پیدا می کند ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾ نه دوا.

راه های پیشگیری و درمان امراض قلبی

بنابراین باید مواظب بود این بیمار نشود و اگر بیمار شد شفا پیدا کند و راهش هم این است که چون بیش از يك

قلب ندارد و يك قلب هم جای دو مطلب نیست این قلب را باید مُتَمِّم بکند به حبّ الهی و حبّ اهل بیت که «وَوَ

قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَمِّمًا»^۶ یعنی پُر بشود این دعای نورانی حضرت حجّت (سلام الله علیه) که دارد «و املأ قلوبنا بالعلم و

المعرفة»^۷ همین است وقتی دل، لبریز از معرفت الهی و محبت الهی شد دیگر جا برای بیگانه نیست.

۱. سوره انعام، آیه ۴۳.

۲. سوره بقره، آیه ۷۴.

۳. سوره مطفین، آیه ۱۴.

۴. سوره محمد، آیه ۲۴.

۵. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۶. مصباح المتجهّد، ص ۸۵۰.

۷. البلد الأمين (شیخ کفعمی)، ص ۳۴۹.

جمیل بن معمر می گفت که من دارای دو قلبم^۱ این افسانه‌ای بیش نیست این حرف را آن شخص زد اما دو حرف دیگر هم جزء مطالب رایج سنت‌های جاهلی بود یکی مسئله ظهار بود که اگر مردی به همسرش گفت «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ امِّي» این در حکم طلاق بود یکی هم اینکه به فرزندخوانده واقعاً حکم فرزند می دادند این تَبْنِی قول رایج بود ظهار قول رایج بود حرف جمیل بن معمر قول رسمی نبود ولی بالأخره برخی‌ها گفتند، عده‌ای هم پذیرفتند. قرآن کریم بعد از نفی این امور سه گانه می فرماید: ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾^۲ اینکه فرمود: ﴿قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ ناظر به این است که این حرف‌ها فقط حرف‌های دهنی است ریشه علمی ندارد گاهی نفی جعل به لحاظ نفی تشریع است دیگر آن را با «ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ» همراهی نمی کند نظیر ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۳ اما جایی که سنت جاهلی است و حرف رایج مردم است می خواهد این را ابطال کند هم با زبان نفی ابطال می کند می فرماید: ﴿مَا جَعَلَ﴾^۴ و هم با زبان دیگر می فرماید: ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾.

عدم دلالت «فوه» با قرینه مقامیه بر قلب

این کلمه «فوه» مفهوم ندارد که قلب را شامل نشود ولی به قرینه مقام که در مقام تحدید است مفهوم دارد نظیر آیه‌ای که در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت در سوره «مؤمنون» فرمود وقتی مرگ عده‌ای فرا می رسد ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ آن گاه خدای سبحان می فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۵ یعنی فاعلش نیست بر فرض هم برگردد همین حرف را می زند کلمه قائل کلمه‌ای نیست که مفهوم داشته باشد حصر را نمی رساند ولی چون در مقام تحدید است از آن مفهوم گرفته می شود ﴿هُوَ قَائِلُهَا﴾ یعنی «لا

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۴.

۳. سوره حج، آیه ۷۸.

۴. سوره احزاب، آیه ۴.

۵. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

فاعلها لا معتقدها هی کلمة فی لسانه و فی فمه و فی فیه دون قلبه» اینکه فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ یعنی این را بر اساس قلب و عقیده نمی گوید برای عمل نمی گوید فقط حرفِ زبانی است اینجا هم که می فرماید این ﴿قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ یعنی واقعی ندارد گرچه اینها به همین عقیده باطل معتقدند نظیر ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ﴾^۱ و مانند آن عقیده اینها بود ولی چون مطابق با واقع نبود آن قلب اینها هم مثل دهن اینهاست لذا فرمود این سه مطلبی را که شما می گوید چون مطابق با واقع نیست گرچه معتقد هم هستید ولی بیش از حرف دهنی نیست ﴿ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾.

شمول کلمه «رجل» بر مرد و زن و دلالت کردن آن بر قلب واحد

مطلب بعدی آن است که گاهی رجل در مقابل مرئه است خب آنجا حکم خاص خودش را دارد مثل ارث و امثال ارث مثل تعبیّرات عرفی ما هم همین است می گوئیم مرد در برابر زن، گاهی می گوئیم مردم وقتی گفتیم مردم اعم از مردان و زنان است در تعبیّرات عربی هم این چنین است گاهی می فرماید مرد که این مرد به منزله مردم است فرمود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ﴾ این در قبال مرئه نیست که خدا برای مرئه مثلاً دو قلب قرار داده ولی برای رجل فقط يك قلب قرار داده این از آن قبیل نیست مثل اینکه ما می گوئیم مردم انقلاب کردند یعنی اعم از زن ها و مردها اینجا هم که فرمود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ﴾ یعنی هیچ کس، نکره در سیاق نفی است و مفید عموم هم است و منظور از آن انسان است یعنی خدا برای هیچ انسانی دو قلب قرار نداد.

۱. سورة مائدة، آیه ۱۰۳.

مطلب بعدی آن است که آن دو جعلی که ذکر شده تشریع است این جعلی که ذکر شده تکوین است اینکه فرمود:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾^۱ یعنی ذات اقدس الهی در درون هیچ کسی دو قلب خلق نکرده اما آن جعلِ ظهار و آن جعلِ تبئی اینها حکم تشریعی است اینها را خدا تشریع نکرده پس این ﴿مَا جَعَلَ﴾ که تکرار شده برای آن است که در هر جا معنای خاصّ خودش را دارد آن ﴿مَا جَعَلَ﴾ اوّلی مربوط به تکوین است آن ﴿مَا جَعَلَ﴾ دومی و سومی راجع به تشریع است یعنی خدا این قانون را جعل نکرده هیچ کسی تکویناً دارای دو قلب نیست و جریان ظهار را هم که خدا باید جعل بکند جعلِ تبئی را هم که خدا باید جعل بکند جعل نکرده.

ابطال سنت رایج جاهلی «تبئی» توسط پیامبر

فرمود: ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ این حرفی است که در دهن شماست مطابق با واقع نیست این کار حقیقی ندارد این در جاهلیت يك امر رسمی بود خیلی‌ها تبئی داشتند و این زید بن حارثه که بعدها قصه‌اش در همین سوره مبارکه «احزاب» می‌آید معروف بود که زید فرزند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است بعد برای این جاهلیت‌زدایی، حضرت از طرف ذات اقدس الهی مأمور شده است که بعد از رهایی همسر زید از زید با او ازدواج بکند که عملاً این سنت باطله را بشکنند پس آن تکوین است این دوتا تشریع است بعد فرمود: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾^۲ يك وقت است انسان به طرز لفظی می‌گوید این شناسنامه‌اش را گرفته این پسر فلان کس است این فقط لفظی است نه اثر فقهی دارد نه معتقد است يك وقت است نه، اگر این‌طور بگوید باعث می‌شود که اثر فقهی بر آن بار بشود حرمت نکاح می‌آید محرمیت می‌آید ارث می‌آید این حرف آن اثر فاسد را دارد خب اینجا معلوم است که مشروع نیست اما اگر صیرف اینکه گفت این برابر شناسنامه‌ای که گرفته پسر فلان کس است طرفین هم می‌دانند که

۱. سوره احزاب، آیه ۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۵.

این پسر خوانده است این ممکن است لقلقه لسان باشد اما این نظیر کذب و امثال ذلك نیست برای اینکه هر دو می دانند که این فرزند آنها نیست و در صدد ترتیب آثار فقهی و شرعی هم نیستند. بعد فرمود حالا که می خواهید حکومت تشکیل بدهید اولاً مشخص بشود که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سهمش چیست و سلطه او نسبت به جامعه اسلامی چیست.

آسیب نرساندن به احکام فقهی با بیان آن در مراکز عمومی

پرسش: ببخشید در مورد این فرزندخوانده راجع به این مسئله که هست چطور بین مردم گفته بشود که نه به دین اشکال وارد شود.

پاسخ: خب این مسئله را وقتی همه در مسجدها بگویند همه در حسینیه ها بگویند می دانند که این خلاف شرع است محرمیت نمی آورد حرمت نکاح نمی آورد ارث نمی آورد خب اگر کسی خواست مال خودش را به او بدهد حرف دیگر است این را هم سازمان بهزیستی باید فکر بکند هم پرورشگاه باید فکر بکنند راهی باشد که این کودک وقتی بالغ شد سرگردان نباشد کسی هم باشد او را بیوراند ولی احکام فقهی هم آسیب نبیند راه حلی دارد بالأخره.

لزوم زعامت در حکومت اسلامی توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرمود حالا حضرت وارد مدینه شد می خواهد حکومت تشکیل بدهد حکومت بالأخره زعیمی می خواهد در بحث های حکومتی حالا به خواست خدا روشن خواهد شد.

ایرادهای وارده بر کتاب روح القوانين

اینکه در روح القوانين و امثال آن آمده که گفتند حکومت ها چهار قسم اند اینها بر اساس اینکه حکومت دینی را اصلاً مطرح نکرده بودند آمدند گفتند حکومت چهار قسم است اینکه آن نویسنده فرانسوی این را گفته به زبان

عربی و عبری و فارسی و ترکی ترجمه شده و این کتاب روح‌القوانین سکه قبولی خورده این نقص‌های فراوانی دارد.

اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح‌القوانین

آنها می‌گویند حکومت همین چهار قسم است یا حکومت فردی است بی‌قانون نظیر حکومت سلطنتی که قبلاً بود حکومت استبداد بود قبل از مسئله قانون و مجلس، شاه حاکم مطلق يك مملکت بود فرد حکومت می‌کرد نه جمع، قانونی هم در کار نبود فقط اراده شاهانه و ملوکانه بود این استبداد بود که قبل از وضع مجلس و مشروطیت و اینها وضع ایران یا بعضی کشورهای دیگر این‌طور بود این قسم اول. قسم دوم آن است که کشور حکومتش سلطنتی است اما بر اساس قانون، مجلسی هست و مصوباتی دارد و قانون اساسی دارد و مواد قانونی مجلس دارد منتها زعيم مملکت يك نفر است به نام شاه او باید اجراکننده قانون باشد این را می‌گویند حکومت سلطنتی، قسم سوم حکومت فرد نیست حکومت يك گروه و حزب است در کشوری دو حزب یا سه حزب هست و برابر اتفاقاتی که پیش می‌آید يك حزب موفق‌تر می‌شود آرای بیشتری کسب می‌کند آن حزب مکتبی دارد مرام‌نامه‌ای دارد برابر آن مکتب و آن مرام‌نامه مصوباتی دارد آن مصوبات را دولت اجرا می‌کند در حقیقت يك حزب دارد حکومت می‌کند قسم چهارم حکومت مردمی است نه اینکه حزب حکومت می‌کند مردم هر کسی را پذیرفتند و به او رأی دادند او می‌رود به مجلس و قانون تصویب می‌کنند و عده‌ای را هم باز بلاواسطه یا مع‌الواسطه مردم انتخاب می‌کنند که جزء مجریان قانون می‌شوند.

اشکال وارده بر اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح‌القوانین

در این اقسام چهارگانه سخن از مردم‌سالاری هست اما سخن از مردم‌سالاری دینی نیست راه فنی‌اش این است که بالأخره بشر را قانون باید اداره کند هیچ چاره‌ای نیست این قانون یا الهی است یا بشری یعنی در حقیقت

الحادی چون بشر منهای دین اگر بخواهد قانون را وضع کند می شود الحادی، قانونی که در کشور هست یا الهی است یا الحادی، اگر الحادی شد آن گاه آن چهار قسم مطرح است یا يك فرد است قانون همان رأی اوست که ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۱ حکم می کند یا مجلسی دارند که آرای آن نمایندگان تصویب کننده قانون است یا حزبی دارند یا عموم مردم انتخاب می کنند که اگر هم این قسم چهارم را قبول کردند می شود مردم سالاری دیگر مردم سالاری دینی نیست اگر دموکراسی هست دموکراسی مردمی است نه دموکراسی دینی اما اگر قانون حاکم بر ملت قانون الهی بود وحی بود - کما هو الحق - آن وقت این آشکالی دارد که چند شکل و چند صورت ممکن است که قانون الهی پیاده بشود.

وجود مبارك پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عهده دار حکومت دینی و مجری قانون الهی وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در مدینه آمد می خواهد حکومت تشکیل بدهد نظام تأسیس کند نه نظام فردی که دیکتاتوری است نه نظام سلطنتی که آن هم از يك نظر دیکتاتوری است نه نظام حزبی و نه نظام مردم سالاری عادی که دین در آن حکومت نکند می خواهد دین حکومت کند برای اینکه دین حکومت کند فرمود ولایت امور شما را وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عهده دارد.

چگونگی اولویت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اداره حکومت دینی ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ وقتی ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ اولی شد نسبت به غیر مؤمنین هم به طریق اولی از جان اینها اولی و سزاوارتر است، چرا؟ برای اینکه هم به اینها مهربان و رؤوف است که در سوره مبارکه «توبه» گذشت ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲ هم مصلحت اینها را حکیمانه و بهتر از اینها می داند و هم مصلحت اینها را معصومانه آگاه است و

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

هم مصلحت اینها را معصومانه اجرا می‌کند خب اگر معصومانه مصلحت يك ملت را می‌فهمد معصومانه هم اجرا می‌کند این یقیناً می‌شود اُولی این دیگر اولویت تعیینی است نه تفضیلی همان‌طور که جمله بعد که دارد ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ آن اولویت تعیینی است نه تفضیلی یعنی با بود طبقه اول به طبقه دوم اصلاً ارث نمی‌رسد یا با بود طبقه دوم اصلاً به طبقه سوم ارث نمی‌رسد اولویت تعیینی است اینجا هم با بود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تأسیس حکومت به احدی حق نمی‌رسد ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ این سنخ ولایت از سنخ ولایت متقابلی که در بخش‌هایی از سوره مبارکه «توبه» گذشت آن‌گونه نیست.

بررسی ولایت متقابلی و تعاملی

يك ولایت متقابلی است که «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۳ که در روایات است یا در بخش‌هایی فرمود مؤمنین و مؤمنات ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ اینها حق ولایت دارند حق امر به معروف دارند حق نهی از منکر دارند این يك ولایت متقابل و تعاملی است که در آیه ۷۱ سوره مبارکه «توبه» گذشت ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ زید بر عمرو ولایت دارد عمرو بر زید ولایت دارد که بارها به عرضتان رسید مسئله امر به معروف یعنی امر به معروف، این کاری به تعلیم ندارد کاری به ارشاد ندارد کاری به موعظه ندارد کاری به سخنرانی ندارد کاری به تذکر ندارد کاری به تنبیه ندارد امر یعنی امر! اگر کسی مسئله‌ای را نمی‌داندست خب از باب تعلیم جاهل واجب است به او بگویند این دیگر امر به معروف نیست یا می‌داند ولی یادش رفته از باب تنبیه غافل باید متذکرش کرد اگر تذکر لازم باشد این امر به معروف نیست تعلیم جاهل، تنبیه غافل، تذکره ناسی و ساهی اینها امر به معروف نیست امر به معروف آن است که کسی مسئله را می‌داند موضوع را می‌داند حکم را می‌داند عالماً عامداً دارد گناه می‌کند اینجا انسان باید فرمان صادر کند که اگر آن شخص مؤتمّر نشد به امر این آمر دو گناه کرده یکی

اینکه معصیت انجام داده یکی اینکه فرمان این آقا را گوش نداده این دارد فرمان می‌دهد این تعلیم نیست این سخنرانی نیست آنجا ولایت دارد ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ خب اگر کسی نخواست نماز بخواند پدر به او گفت باید نماز بخوانی این اگر نماز نخواند دو معصیت کرد یکی اینکه حرف پدر را گوش نداد یکی اینکه نماز نخوانده این طور نیست که امر به معروف یا نهی از منکر تعلیم باشد تذکره باشد اینها امر به معروف نیست فرمود این ولایت متقابلی است که طرفین نسبت به یکدیگر دارند این چنین نیست که این از سنخ ولایت انبیا و اولیا (علیهم الصلاة و علیهم السلام) باشد از آن قبیل نیست و از سنخ اطاعت دستورهای آنها هم نیست که آنها چیزی را دستور دادند گفتند خدا این چنین فرمود نماز این طور است روزه این طور است احکام حج و عمره این طور است آن در سوره «نساء» مشخص شده است در سوره «نساء» آیه ۵۹ این است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

وجوب اطاعت از دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیا و نمایندگان او این ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ که آنجا هست هر احکامی را که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است اطاعتش واجب است چون از طرف ذات اقدس الهی است آنچه در آیه ۵۹ سوره مبارکه «نساء» بیان فرمود همان مضمون را در آیه ۶۴ سوره «نساء» هم بیان کرد فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ خب اینها احکامی را از طرف ذات اقدس الهی آوردند واجب است اما فرمود اُسامه فرمانده جنگ است همه باید گوش بدهند بگویند چشم! دو نفر را بعد از فتح مکه یکی را مسئول امور فرهنگی کرده یکی مسئول امور اجتماعی سیاسی کرده یعنی به منزله اینکه یکی را فرماندار کرده یکی را مسئول امور آموزش و پرورش کرده اطاعت آنها واجب است این ولایت وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رهبری او، تدبیر جامعه، مدیریت جامعه

چیز دیگر است از سنخ بیان احکام نیست که مثلاً درباره نماز فرمود: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۴ از آن قییل نیست یا مفطرات صوم چیست مبطلات حج و عمره چیست آنها احکام فقهی است که صبغه رسالت دارد اما اینجا صبغه فرمانروایی دارد حالا مدینه است و می‌خواهد حکومت دینی تشکیل بدهد به رهبری خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با قانونی که ذات اقدس الهی دارد تصویب می‌کند این جزء محوری‌ترین بحث‌های این سوره است اما مسئله آیه تطهیر^۵ و امثال ذلك آنها جزء غرر آیات است و فضایل فراوان اهل بیت را ذکر می‌کند ولی نظیر آیه ولایت سوره مبارکه «مائده» نیست آن مسئله ولایت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾^۶ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۷ آنها محوری‌ترین بحث‌های دینی است آنکه مربوط به ولایت حضرت امیر (سلام الله علیه) است در سوره «مائده» اینکه مربوط به ولایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است در سوره «احزاب» اینها بحث‌های کلیدی و تأسیس نظام دینی‌اند که در سوره مبارکه «احزاب» مشخص شد در سوره مبارکه «مائده» مشخص شد و مانند آن.

دستور خداوند به علاقه‌مندی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از جان

پرسش: پاسخ: هر کدام نسبت به دیگری، این آقا امروز این خلاف را کرده آن به او تذکر می‌دهد آن آقا آن خلاف را کرده این به او تذکر می‌دهد يك ولایت متقابل است همه نسبت به هم این سیمت را دارند که باید امر کنند. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۸ خب بالاتر از جان ما که چیز دیگر نیست ما به جانمان علاقه‌مندیم و باید از جانمان دفاع بکنیم فرمود درست است به جانتان علاقه‌مندید ولی باید به پیغمبر بیش از جانتان علاقه‌مند باشید درست است که از جانتان دفاع می‌کنید ولی در روز خطر باید دفاعتان از وجود مبارك آن حضرت بیش از

۴. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۷۰.

۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۶. سوره مائده، آیه ۵۵.

۷. سوره مائده، آیه ۳.

دفاعتان از جانتان باشد در سوره مبارکه «توبه» این بخش مبسوطاً گذشت در آنجا فرمود بالأخره جنگی در پیش هست و شما در جبهه‌ها می‌روید و تیری می‌آید و مانند آن اما این طور نیست که بگویید پیامبر يك نفر ما هم يك نفر، آیه ۱۲۰ سوره مبارکه «توبه» این بود ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ مبادا يك وقت پیغمبر را تنها بگذارید (يك) مبادا وقتی جبهه رفتید بکوشید جاخالی کنید که تیر به شما نخورد به حضرت بخورد (دو) خود را سپر قرار بدهید که تیر به شما بخورد به حضرت نخورد این واجب است.

وظیفه مؤمنین در جبهه‌ها نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرمود مبادا این کار را بکنید وقتی رفتید جبهه باید دور پیغمبر را خالی نکنید حق ندارید خودتان را حفظ بکنید بگویید او هم يك نفر ما هم يك نفر، حفظ نفس واجب است بله حفظ نفس واجب است اما حفظ اولی من النفس اوجب است فرمود او اولای از جان شماست پس حق ندارید در جبهه بگویید من هم يك نفر او هم يك نفر شما الا ولا بد باید مواظب باشید که تیر به حضرت نخورد ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ﴾ که نروید حالا که میدان جبهه رفتید بگویید حفظ جان واجب است خب بله حفظ جان واجب است اما آن که جان جانان است حفظ او اوجب است چرا هر چه ما می‌گوییم او می‌فهمد برای اینکه او جان جانان است چرا ما هر کاری می‌کنیم وجود مبارك حضرت می‌فهمد برای اینکه او جان جانان است ما الآن دست و پای ما، اعضا و جوارح ما، چشم و گوش ما هر حرکتی بکنند جان ما باخبر است مگر می‌شود دست ما کاری بکند جان ما باخبر نباشد جان ما هم هر اراده‌ای داشته باشد جانان باخبر است چون اینکه اولی هستند نه یعنی يك اولویت تشریفی دارند واقعاً والی‌اند واقعاً ولایت دارند جان جانان‌اند بدن ما جانی دارد جان ما جانانی دارد هر کاری که این جان انجام می‌دهد آن جانان باخبر است ما همان طوری که با بدمان از جانمان دفاع می‌کنیم با جانمان هم باید

از جانان دفاع بکنیم آنها کاملاً با خبرند این طور نیست که به آنها گزارش بدهند حالا اگر فرشته گزارش نداد -

معاذ الله - اینها ندانند ما داریم چه کار می‌کنیم فرمود اولاست از جان شما ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ لذا در آیه ۱۲۰

سوره مبارکه «توبه» فرمود کسی حق ندارد بگوید دفاع از خودم واجب است حفظ نفس واجب است بله حفظ

نفس واجب است؛ حفظ دست واجب است بله حفظ دست واجب است اما حفظ جان واجب‌تر است حفظ جان

واجب است حفظ جانان واجب‌تر است ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ

وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾.

عدم تخطی از دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و وجوب اطاعت از جان جانان

پرسش:.... پاسخ: نه این که اولاست برای اینکه در سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ﴾ علم و

حکمتش هم که مشخص کرده در همین سوره مبارکه «احزاب» مسئله قضا و کرسی داوری را هم در آیه ۳۶

فرمود در مسائل داوری و حکم قضایی هر حکمی که حضرت فرمود هیچ مرد هیچ زن حق تخطی ندارند ﴿وَمَا

كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ این آیه ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ کلید بحث‌های بعدی است به منزله متن است و آنچه تا پایان سوره

مبارکه «احزاب» می‌آید به منزله شرح است که یکی از آنها، بحث‌های قضایی است کرسی قضا در نظام اسلامی

مستقر است نظام اسلامی را ولیّ مسلمین اداره می‌کند اگر اطاعت قاضی لازم است برای اینکه زیرمجموعه ولایت

آن ولیّ مسلمین است اول کلید بحث را ذات اقدس الهی با ولایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترسیم کرد

فرمود او حاکم است حالا یا خودش یا مع‌الواسطه قاضیانی هستند که در دستگاه نظام دینی او سیمت قضا را به

عهده دارند حکمی را که حضرت به عنوان قضا دستور داده هیچ مردی هیچ زنی حق ندارد آن را نقض کند.

علت اُولى بودن پیامبر از جان انسان

اینکه فرمود اُولاست از جان اولاست باید همه مصالح جان را بهتر از خود جان بداند چرا اولاست برای اینکه ما گاهی معصیت می‌کنیم به جان خودمان رحم نمی‌کنیم اما او ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ این ﴿رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ دو اسم از اسمای حسنای ذات اقدس الهی است وجود مبارک حضرت مظهر این دو اسم است خدا ﴿رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ است بالذات، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالتبع مظهر است اهل بیت مظاهر اسمای الهی‌اند^۸ خب این دو اسم از اسمای حسنای الهی مظهر تأمش در جهان امکان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۹ اگر رأفت و رحمت ما نسبت به خود ما به اندازه رأفت و رحمت حضرت باشد پس یقیناً نباید گناه بکنیم.

اقسام ولایت از حیث متقابل و یک‌جانبه بودن

پرسش: ... پاسخ: بله، ولیّ دم همین‌طور است ولیّ قصاص همین‌طور است ولیّ ارث و مال هم همین‌طور است چه کسی مالک این مال است در مسئله ارث ملاحظه فرمودید ما یک تبادل مالی داریم مثل بیع و اجاره و امثال ذلك در آن گونه از موارد مال به جای مال می‌نشیند ولی قانونی در اسلام هست به نام ارث که مال به جای مال نمی‌نشیند مالک به جای مالک می‌نشیند این مال همان سر جایش محفوظ است این‌طور نیست که مال به جای مال دیگر بنشیند این خانه همان خانه است این ملک همان ملک است منتها دیروز آن مورث مالک بود امروز وارث مالک است وارث به جای مورث می‌نشیند ملک همچنان سر جایش محفوظ است مالک‌ها عوض می‌شوند این کسی که مُرد ولیّ او در قصاص در ارث در سایر حقوق این ولایت دارد نماز بر میت واجب کفایی است اما صحتش مشروط به اذن ولیّ است تا پسر میت اجازه ندهد کسی نمی‌تواند بر این میت نماز بخواند ما یک تکلیف شرعی داریم که وجوب

۸. کامل الزیارات، ص ۳۰۲ و ۳۱۵؛ المنفعة (شیخ مفید)، ص ۴۸۸.

۹. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

کفایی است يك ولايت داريم ولیّ ميّت پسر اوست او بايد اجازه بدهد تا اين آقا نمازش را بخواند اين ولايت است که برای ارث است در اين گونه از موارد هست در امر به معروف هست در ولايت بر وقف هست که متولیّ تعيين می کنند ولايت بر صغار و اينهاست که جدّ و اينها دارند ولايت بر موصی به است که وصیّ دارد اينها اقسام ولايت است از سنخ وکالت که نيست غرض اين است که اينها ولايت هاست اما ولايت متقابل است يك جانبه نيست دوجانبه است اما ولايت وجود مبارك پيغمبر و اهل بيت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) اينها يك جانبه اند برای اينکه هم ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ هستند و هم معصومانه اين مطالب را می فهمند و اجرا می کنند ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾.

احکام فقهی مربوط به ازواج و دختران پیامبر (صلی الله عليه و آله و سلم)

به همین مناسبت حالا احکام فقهی هم پشت سرش دارد می آید اين مربوط به کلیدی ترین بحث که تا آخر سوره مبارکه «احزاب» ما با آن کار داریم اما اين بحث های بعدی که بحث های فقهی است که فرمود: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ اين يك حکم فقهی است برخی ها به وجود مبارك پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) اهانت کردند می گفتند اگر حضرت رحلت کرده است ما با همسرانش ازدواج می کنیم اين يك نحو اهانتی بود قرآن فرمود اين کار ممنوع است هم احترام همسران پیامبر لازم است و هم حرمت نکاح دارد اگر فرمود: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ اگر در سوره «نساء» فرمود: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾^{۱۰} نکاح با مادر حرام است خواه مادر نسبی باشد رضاعی باشد یا همسر پیامبر باشد اين ﴿أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ حاکم بر آیه ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ است به توسعه موضوع يعنی همسران پیامبر هم مادرند خب اگر نکاح با مادر حرام است نکاح با همسران پیامبر هم حرام است البته لسان تنزیل در همین محدوده است اما محرمیت نمی آورد حرمت نکاح دختران نمی آورد ولايت پدر و مادر آنها را نمی آورد که مثلاً پدر و

جدّ همسران پیامبر جدّ انسان محسوب بشوند از این قبیل نیست دختران آن همسران پیامبر به منزله خواهران انسان حساب بشوند از آن قبیل نیست چون در صدد عموم تنزیل نیست در همین سوره مبارکه «احزاب» راجع به خصوص ازدواج همسران پیامبر فرمود شما حق ندارید با همسران پیامبر ازدواج کنید ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا﴾ این را بالصراحه ذکر فرمود که درست است که پیامبر با ازواج دیگران ممکن است ازدواج کند ولی شما حق ندارید آیه ۵۳ سوره مبارکه «احزاب» که به خواست خدا این آیه در پیش است فرمود: ﴿مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا﴾ این حرام ابدی است ﴿إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ يك حکم فقهی است اینها دیگر احکام فقهی است مسئله ارث احکام فقهی است مسئله حرمت نکاح همسران پیغمبر حکم فقهی است لزوم احترام به آنها حکم فقهی است از نظر اینکه باید آنها را احترام بکنیم گرامی بداریم حکم فقهی است از نظر اینکه ازدواج با آنها محرم است حکم فقهی است و جریان طبقات ارث هم حکم فقهی است و آن هم البته حکم فقهی است که ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ فقه است که دارد نظام سیاسی را ترسیم می‌کند منتها کلیدی‌ترین حکم در يك نظام دینی همان ولایت معصوم (سلام الله علیه) است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

فهرست مطالب

- ۱..... تبیین قرآن کریم به اصل انسان به عنوان قلب
- ۱..... مصادیق امراض قلبی و آثار آنها بر دل
- ۲..... راه‌های پیشگیری و درمان امراض قلبی
- ۳..... نفی سه سنت جاهلی رایج توسط قرآن کریم
- ۳..... عدم دلالت «فوه» با قرینه مقامیه بر قلب
- ۴..... شمول کلمه «رجل» بر مرد و زن و دلالت کردن آن بر قلب واحد
- ۵..... عدم خلقت دو قلب در وجود انسان
- ۵..... ابطال سنت رایج جاهلی «تنبی» توسط پیامبر
- ۶..... آسیب نرساندن به احکام فقهی با بیان آن در مراکز عمومی
- ۶..... لزوم زعامت در حکومت اسلامی توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۶..... ایرادهای وارده بر کتاب روح‌القوانین
- ۷..... اقسام چهارگانه حکومت از نظر روح‌القوانین
- ۷..... اشکال وارده بر اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح‌القوانین
- ۸..... وجود مبارك پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عهده‌دار حکومت دینی و مجری قانون الهی
- ۸..... چگونگی اولویت نبی مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در اداره حکومت دینی
- ۹..... بررسی ولایت متقابل و متعاملی
- ۱۰..... وجوب اطاعت از دستورات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیا و نمایندگان او
- ۱۱..... دستور خداوند به علاقه‌مندی به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از جان
- ۱۲..... وظیفه مؤمنین در جبهه‌ها نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۱۳..... عدم تخطی از دستورات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و وجوب اطاعت از جان جانان
- ۱۴..... علت اولی بودن پیامبر از جان انسان
- ۱۴..... اقسام ولایت از حیث متقابل و یک‌جانبه بودن
- ۱۵..... احکام فقهی مربوط به ازواج و دختران پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)